



پویشگران آینده امیدبخش

پهلوان و جهان: لحظه‌ای که ایران باید خود را تعریف کند

علی نصری

معاون امور چشم‌انداز انسانی در پایاب

۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس‌کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

در میان نزدیک به دویست کشور جهان، تنها شمار اندکی دارای چیزی هستند که بتوان آن را «شخصیت ملی» نامید؛ هویتی چنان متمایز که با شنیدن نامشان تصویری منحصر به خودش در ذهن شنونده نقش می‌بندد. نام آلمان که می‌آید، ذهن به سوی نظم و انضباط می‌رود. نام ژاپن یادآور شرافت و تعهد و کمال‌گرایی در کار است. نام فرانسه با ظرافت و شاعرپیشگی و گاهی غرور و اعتماد به نفس پیوند خورده. و روسیه مفهوم تاب‌آوری را تداعی می‌کند؛ مردمانی که روح و جسمشان در پهنه‌های وسیع یخبندان در فراز و نشیب‌های تاریخ تازیانه خورده و محکم و استوار شده است. این‌ها صرفاً کلیشه نیستند، بلکه عصاره تاریخ آن ملت‌هاست. هویت‌هایی که از لحظات خاص تاریخ و از دل ادبیات و فلسفه آن کشورها استخراج شده و البته با اراده جمعی مردمش برای شناساندن خود به جهانیان، ثبت شده است.

ایران اکنون، در این بزنگاه تاریخی، در چنین لحظه هویت‌سازی قرار دارد. آنچه ایران در سال‌های اخیر از سر گذرانده، می‌توانست بسیاری از ملت‌ها را به زانو درآورد. دهه‌ها فشار حداکثری؛ تحریم‌های «خردکننده» که نه فقط برای تضعیف اقتصاد کشور، بلکه برای تحقیر یک ملت و واداشتن آن به تسلیم

طراحی شده بودند. و سپس، در فاصله‌ای کمتر از دوازده ماه، دو جنگ؛ هر دو از سوی قدرت‌های مجهز به سلاح هسته‌ای و با هدف بازگرداندن ایران به «عصر حجر». در این جنگ‌ها زیرساخت هسته‌ای ایران هدف حملات هوایی قرار گرفت، رهبرش به شهادت رسید، سیاستمداران و نظامیان برجسته‌اش ترور شدند، شهرهایش بمباران فرشی شدند، مدارس و بیمارستان‌ها و نیروگاه و حتی آثار تاریخی و میراث فرهنگی‌اش در امان نماندند. اما ایران فرو نپاشید، تسلیم نشد و سر خم نکرد.

این اتفاقات بی‌شباهت به افسانه‌هایی نبود که ملت‌ها برای نسل‌های آینده‌شان روایت میکنند. همان ماده خامی که هویت‌های ملی از آن ساخته می‌شود. اما ایران نیازی به افسانه جدید ندارد. در دل فرهنگ خود اسطوره‌ها و کهن‌الگوهایی نهفته است که کافی است مجال بروز پیدا کنند.

مثلاً مفهوم «پهلوان» در قلب تمدن ایرانی جای دارد؛ شخصیتی که صرفاً یک جنگجوی نیرومند نیست. در شاهنامه فردوسی، پهلوان معنایی عمیق‌تری دارد. قهرمانی که قدرتش را در خدمت عدالت به کار می‌گیرد، از ضعیفان حمایت

می کند و بی حکمت دست به شمشیر نمی برد. قدرت جسمی پهلوان با تعهد اخلاقی همراه است و همین ویژگی او را از شخصیت های زورگو یا قدرت طلب، متمایز می کند.

سنت پهلوانی فراتر از ادبیات، در آیین دینی ایرانیان نیز جریان دارد. ارادتی که ایرانیان نسبت به امام حسین (ع) دارند بخشی از هویت آنها شده. امامی که نماد ایستادگی و پافشاری بر اصول اخلاقی در برابر ظلم و زورگویی است. ایرانیان، فارغ از باورهای دینی و میزان اعتقادشان به دین اسلام، در وجود امام حسین (ع) چیزی می بینند که با روح ایرانی سخن می گوید. آمادگی برای ایستادن، «نه» گفتن و سر باز زدن از پذیرش قدرت نامشروع، حتی اگر بهایش همه چیز باشد.

این هویت از سرچشمه های دیگر نیز تغذیه می شود؛ جریانی عمیق در عرفان اسلامی. مفهوم «فتوت» یا جوانمردی معنوی، همین آرمان را در بُعد درونی و اخلاقی ایمان بیان می کند. استادان بزرگ این سنت – همان حکیمان ایرانی که نقش مهمی در شکل گیری روح تمدن اسلامی داشتند – فتوت را والاترین مرتبه

سلوک انسانی می دانستند؛ یعنی انسان رنج‌های خود را بی‌گلایه بپذیرد، پیش از دیگران خود را مسئول بداند، دیگران را ببخشد، بی‌چشمداشت ببخشد و کرامت انسان‌ها را بر آسایش شخصی مقدم بدارد. در سنت عرفانی ایران، الگوی انسان فنی و جوانمرد، امام علی (ع) است که شخصیتی شجاع، پاک‌دست و از خود گذشته است. در این نگاه، فتوت فراتر از یک منش اجتماعی، یک روش خودسازی است که انسان را به پالایش مداوم درون فرامی‌خواند تا او را به اوج معنویت برساند.

و این همان هویتی است که فضای پوچ‌گرای جهان امروز، زمان بازتعریف و بازشناسی آن فرا رسیده است.

و باید گفت جهان نیز تا حد زیادی برای پذیرش آن آماده است. ما در عصری از آشفته‌گی اخلاقی کم‌سابقه زندگی می‌کنیم. جنگ‌های انتخابی حتی در میانه مذاکرات صلح آغاز می‌شوند و سپس عنوان «دفاع مشروع» بر آن‌ها گذاشته می‌شود. ملت‌ها زیر بمباران ویران می‌شوند، در حالی که نهادهای بین‌المللی چشم‌هایشان را می‌پوشانند.

قدرت‌مندان هرچه بخواهند انجام می‌دهند و ضعیفان ناچارند رنج آن را تحمل کنند. در دل این بی‌نظمی، نوع تازه‌ای از خودشیفتگی سیاسی شکل گرفته است؛ رهبرانی که بی‌رحمی را با قدرت اشتباه می‌گیرند، نمایش را جای حکمرانی می‌نشانند و مصونیت از پاسخگویی را نشانه عظمت می‌پندارند. کسانی که بی‌هیچ تردیدی به زبان و تصویر پادشاهان متوسل می‌شوند، گویی این نشانه‌ای از مشروعیت است.

از همین رو معنادار است که در خود ایالات متحده، یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های مدنی سال‌های اخیر حول ساده‌ترین شعار شکل گرفت «نه به پادشاهان». میلیون‌ها آمریکایی به خیابان آمدند؛ آن‌هم در اعتراضاتی که بنا به بسیاری از آمارها، بزرگ‌ترین تظاهرات یک‌روزه تاریخ آمریکا بود. بسیاری از آنان رفتار دولت خود در خارج از کشور را به همان منطق قدرت مهارنشده‌ای پیوند می‌دادند که در داخل با آن مقابله می‌کردند. این که جمهوری‌ای که بر پایه نفی سلطنت بنا شده، پس از دو قرن و نیم ناچار است آن اصل را دوباره در خیابان‌ها فریاد بزند، از علایم یک بحران تمدنی است.

این نشان می‌دهد که اشتیاق به قدرتی اخلاق‌محور، یا به نوعی منش جوانمردانه در رفتار ملت‌ها، یک ضرورت واقعی و جهانی است. نیازی که در درون ساختارهای امپراتوری نیز احساس و مطالبه می‌شود. در چنین صحنه‌ای، ظهور هویتی که بتواند نماد قدرت مسئولانه، مقاومت بر پایه اصول و حمایت از ملت‌ها آسیب‌پذیر باشد، پاسخی است به عطشی واقعی در افکار عمومی جهانیان.

ایران نشان داده است که ملتی پایبند به اصول خود می‌تواند بدون در اختیار داشتن بزرگ‌ترین ناوگان دریایی جهان، توجه افکار عمومی جهانی را جلب کند. دولت‌هایی در چهار قاره اکنون با پیامدهای بحرانی روبه‌رو هستند که نه در شکل‌گیری آن نقشی داشته‌اند و نه قادرند به‌سادگی آن را مهار کنند. در همین حال، بسیاری از مردم جنوب جهانی — به‌ویژه در جوامعی که تجربهٔ سلطه امپراتوری‌ها را هنوز به خاطر دارند — این تحولات را با دقت دنبال می‌کنند و همدلی قابل توجهی از آنان بسیار متفاوت از انتظارات رسانه‌های غربی است.

آنچه این لحظه را چشمگیرتر می‌کند، این است که این جایگاه و حمایت مردمی، برخلاف همه احتمالات و انتظارات به دست آمده است. دهه‌ها تلاش گسترده و پرهزینه صورت گرفت تا ایران در ذهن جهانیان به عنوان «کشوری یاغی» تصویر شود؛ تهدیدی که باید مهار شود، حکومتی که باید منزوی بماند، و تمدنی که باید به تیرهای هراس‌انگیز تقلیل یابد.

در این سال‌ها، «امنیتی‌سازی» به یک صنعت تمام‌عیار و نظام‌مند تبدیل شده بود. از مقالات دانشگاهی و گزارش‌های اندیشکده‌ها گرفته تا شبکه‌های خبری و بیانیه‌های سیاسی، همگی دست به دست هم داده بودند تا نام ایران پیش از هر چیز، ترس و تهدید را تداعی کند.

اما امروز، افکار عمومی در بخش‌های گسترده‌ای از جنوب جهانی و خود جهان غرب به سمتی حرکت کرده که توضیح و پذیرش آن برای دولت‌های غربی دشوار و ناخوشایند است. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند روایت مقاومت ایران برای

صدها میلیون انسانی که تجربه زندگی زیر نظم تحمیلی جهانی را دارند، کاملاً قابل فهم و همدلانه است.

انیمیشن‌های لگویی ایران، با طنزی گزنده و هدف‌گیری مستقیم سازوکارهای فاسد دولت‌های غربی، به یکی از پربازدیدترین محتواهای سیاسی در شبکه‌های اجتماعی تبدیل شدند. شبکه‌هایی که الگوریتم‌هایشان هرگز برای حمایت از تهران طراحی نشده بود. جوانان اروپا و آمریکای شمالی — همان نسلی که با روایت «محور شرارت» درباره ایران بزرگ شده بود — این ویدئوها را دیدند، بازنشر کردند.

موفقیت این آثار نه به خاطر ایرانی بودنشان، بلکه به خاطر صراحت و صداقتی بود که در آنها وجود داشت. این شکلی از «دیپلماسی فرهنگی» بود که هیچ دستگاه سیاست خارجی پیش‌بینی‌اش را نکرده بود و هیچ نظام تحریمی قادر به مهارش نیست. ایران در افکار عمومی جهان، به کشوری تبدیل شد که بی‌پرده همان چیزی را می‌گوید که دیگران فقط در دلشان فکر می‌کنند.

بخش مهمی از این همدلی، جدایی ناپذیر از غزه است. در حالی که نسل کشی در برابر دیدگان جهان و با ثبت تصاویر زنده از سوی قربانیان رخ می داد و نهادهای بین المللی از توقف آن ناتوان بودند، موضع علنی ایران در حمایت از مردم فلسطین برای مخاطبان گسترده ای فراتر از شعار سیاسی بود و به نمادی از ثبات اخلاقی تبدیل شد؛ کشوری که دهه ها این جنایت را علیه تمدن انسانی خوانده بود، اکنون شاهد تأیید مواضع خود توسط تاریخ بود.

چه کسی با تمام ابعاد سیاست منطقه ای ایران موافق باشد و چه مخالف، اعتباری اخلاقی که ایران امروز در نگاه مردم عادی جهان اسلام و فراتر از آن کسب کرده، یک واقعیت غیرقابل انکار سیاسی است.

چنین اعتباری را اتاق های رسانه ای نمی سازند. این اعتبار آرام آرام و از رهگذر این تصور شکل می گیرد که یک کشور به آنچه می گوید واقعاً باور دارد. و همان قدر آرام، یا حتی با سرعتی خیره کننده، ممکن است از دست برود؛ بسته به آنچه در ادامه رخ خواهد داد.

وظیفه ایران اکنون فراتر از بازسازی و دیپلماسی است. مأموریتی عمیق‌تر در پیش رو دارد. تعریف آگاهانه و روشن از هویت خویش؛ اینکه ایران دقیقاً کیست و در این جهان معاصر، برای چه ارزش‌هایی ایستاده است.

مواد اولیه این هویت به شکل استثنایی در این زمان و مکان جمع شده؛ تمدنی کهن، روحیه‌ای شکست‌ناپذیر، سنت ادبی غنی که والاترین تصویر قهرمان نجیب را به جهان عرضه کرده، تاریخ معاصری اصیل که هیچ تبلیغاتی نتوانسته جعل کند، و سرمایه‌ای از حسن‌نیت جهانی که دهه‌ها اهرمن‌سازی نتوانست نابودش کند. پرسش کلیدی این است که آیا ایران می‌تواند در اندازه لحظه‌ای که پایداری‌اش آفریده ظاهر شود و این تحسین‌گریزی جهانی را به هویتی منسجم، قابل‌فهم برای جهان و افتخارآمیز برای ایرانیان تبدیل کند؟

و اگر ایران در این راه موفق شود، اثرش به مرزهایش محدود نخواهد ملند. هر تمدنی در درون خود تصویر خفته‌ای از «حامی نجیب» دارد. سنت عربی، مروت و خاطره علی را دارد. جهان ترک، «آلپ» را؛ جنگجوی نگهبان و دلیر حماسه‌ها.

در ساحل آفریقا، روایت‌های قهرمانانی وجود دارد که برای بی‌قدرتان می‌جنگند و نامشان در حافظه راویان زنده مانده است. حتی در شرق آسیا نیز آیین‌های شوالیه و سامورایی، بازتاب همان آرزوی عمیق انسانی‌اند؛ قدرتی که مقید به مسئولیت باشد و نیرویی که در برابر شرافت پاسخگو بماند.

این سنت‌ها زیر فشار مدرنیته استعماری و «واقع‌گرایی» بی‌رحمانه در عرصه سیاست، سرکوب یا به تمسخر گرفته شدند، اما هرگز نمردند. هنگامی که کشوری با جایگاه ایران آگاهانه هویت «پهلوان» خود را در عرصه جهانی احیا کند و بر اساس آن عمل نماید، تنها از خود نمایندگی نمی‌کند بلکه به دیگران نیز جسارت بازگشت به همین مفاهیم در فرهنگ خویش را می‌بخشد. این امر به ملت‌های منطقه و فراتر از آن یادآوری می‌کند که از زبان فرهنگی لازم برای تصور نوعی دیگر از قدرت برخوردارند؛ قدرتی که بر مسئولیت استوار است، نه سلطه؛ و بر شرافت، نه مصونیت.

در این معنا، پهلوان ایرانی فقط یک نماد ملی نیست؛ یک دعوت است.

پهلوان خودنمایی نمی‌کند؛ اعمال او خود گویاتر از هر کلامی بوده‌اند. آنچه اکنون باقی است، نام‌گذاری آگاهانه این کنش‌ها و عرضه این هویت به جهان است.